

غرب زدگی

علما و ادبای غرب دیری است به ارزش گنجینه ادب و حکمت و عرفان ایران همچون سرچشمه بکر اندیشه پی برده‌اند و برخی از آثار ادبی و فلسفی و عرفانی ایران را بویژه در دو قرن اخیر به انگلیسی و دیگر زبانهای اروپایی ترجمه کرده‌اند. در سالهای اخیر ترجمه کتب ارزشمند فارسی و معرفی آنها به خواننده انگلیسی زبان از حد تلاشهای این یا آن عالم یا ادیب فراتر رفته و مرکز تحقیقات ایران‌شناسی (Center for Iranian Studies) وابسته به دانشگاه کلمبیا تحت سرپرستی پروفیسور احسان یار شاطر در سطح نسبتاً گسترده و با دقت و وسواس علمی به معرفی و نشر آثار برجسته‌ای که به زبان فارسی نوشته شده اقدام کرده است. فعالیت مرکز تنها به ترجمه محدود نمی‌شود، بلکه چهار زمینه کلی زیر در دستور کار تحقیق و نشر آن قرار دارد، ترجمه و معرفی و نشر آثار کلاسیک فارسی، تحقیق در زمینه فرهنگ و زبان فارسی، تحقیق درباره هنر ایرانی و بالاخره ترجمه و نشر آثار ادبی معاصر ایران. در هر یک از زمینه‌های فوق، مرکز تا کنون کتب متعددی منتشر کرده که برخی از آنها را در شماره‌های بعد معرفی خواهیم کرد.

در اولین بخش این مجموعه به معرفی ترجمه غرب‌زدگی نوشته روانشاد جلال آل احمد می‌پردازیم. احسان یار شاطر در پیشگفتار ترجمه پس از توصیف سبک جلال آل احمد می‌نویسد: «بدین ترتیب ترجمه ویژگیهای منحصر به فرد سبک آل احمد کاری تقریباً غیرممکن است. آل احمد برای ایجاد تأثیر از تداعی معانی کلمات و نیز از اصطلاحات که اشاراتی آشکار و پنهان دارند بهره بسیار می‌برد. این ویژگیها در ترجمه ضرورتاً از دست می‌روند. با این حال، احساس کردیم که غرب‌زدگی از چنان اهمیتی برخوردار است که نمی‌توان تنها به این دلیل که برای مترجم مشکلاتی به وجود می‌آورد از خیر آن گذشت. پس اسپراخنم به کمک پروفیسور مؤید از دانشگاه شیکاگو با شجاعت مشکلات ترجمه کتاب را به جان خرید و امید می‌رود که ترجمه خوب ایشان به بهتر شناساندن ایران معاصر کمک کند.»

مترجم نیز در یادداشت کوتاه خود بر ترجمه، ضمن مهم دانستن غرب‌زدگی و ابراز نظر درباره آل احمد و تلقی او نسبت به غرب، توضیح می‌دهد که در ترجمه عنوان کتاب با چه مشکلی روبرو بوده است. مترجم نخست به ترجمه‌های قبلی این عنوان اشاره می‌کند:

disease of Westernism	پیتراوری
Westomania	رضا براهنی
West-struckedness	مایکل هلمین
Westernosis	ابراهیم یزدی

اولین راه حلی که برای ترجمه عنوان کتاب به نظر مترجم می‌رسد استفاده از پسوند *stricken* - است که در عموم ترکیبات مشابه مثل *Plague-stricken* به کار می‌رود. اما مترجم ترکیب *Weststrickenness* را بی‌قواره و ناخوش‌آهنگ می‌یابد و به کلمه خوش‌آهنگی مثل *Westitis* می‌رسد. این کلمه این حسن را دارد

که معنی پسوند itis به حالات، شرایط، تمایلات، و علائق غیرعادی و افراطی نیز قابل تعمیم است. اما مترجم صفت ساخته شده از این کلمه یعنی Westistic را خوش آهنگ نمی‌یابد و سرانجام به نوعی ساز تن درمی‌دهد: به جای صفت غرب‌زده کلمه West-stricken، به جای اسم غرب‌زدگی کلمه Westitis برای عنوان کتاب عبارت *Plagued by the West* را برمی‌گزیند که به اعتقاد ایشان مقصود نویسنده را خوبی می‌رساند.

آنچه از نظراتان می‌گذرد، بخشی از فصل اول کتاب است که در آن آل‌احمد به طرح مسأله می‌پردازد.

طرح یک بیماری

غرب‌زدگی می‌گویم همچون وب‌زدگی. و اگر به مذاق خوش آیند نیست بگویم همچون گرم‌زدگی یا سرمازدگی. اما نه. دست کم چیزی است در حدود سن‌زدگی. دیده‌اید که گندم را چطور می‌پوساند؟ از درون. پوسته سالم برجاست اما فقط پوست است، عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی مانده. به هر صورت سخن از یک بیماری است. عارضه‌ای از بیرون آمده. و در محیطی آماده برای بیماری رشد کرده. مشخصات این درد را بجوییم و علت یا علت‌هایش را. و اگر دست داد راه علاجش را.

این غرب‌زدگی دو سر دارد. یکی غرب. و دیگر ماکه غرب‌زده‌ایم. ما یعنی گوشه‌ای از شرق. به جای این دو سر بگذاریم دو قطب. یا دو نهایت. چون سخن - دست کم - از دو انتهای یک مدرج است اگر نه از دو سر عالم. به جای غرب بگذاریم در حدودی تمام اروپا و روسیه شوروی و تمام آمریکای شمالی. یا بگذاریم ممالک مترقی - یا ممالک رشد کرده - یا ممالک صنعتی - یا همه ممالکی که قادرند به کمک ماشین مواد خام را به صورت پیچیده‌تری در آورند، و همچون کالایی به بازار عرضه کنند. و این مواد خام فقط سنگ آهن نیست یا نفت یا روده یا پنبه و کتیرا. اساطیر هم هست - اصول عقاید هم هست - موسیقی هم هست - عوالم علوی هم هست.

I. An Outline of the Illness

I speak of being afflicted with "westitis" the way I would speak of being afflicted with cholera. If this is not palatable let us say it is akin to being stricken by heat or by cold. But it is not that either. It is something more on the order of being attacked by tongue worm. Have you ever seen how wheat rots? From within. The husk remains whole, but it is only an empty shell like the discarded chrysalis of a butterfly hanging from a tree. In any case, we are dealing with a sickness, a disease imported from abroad, and developed in an environment receptive to it. Let us discover the characteristics of this illness and its cause or causes and, if possible, find a cure.

Being stricken by the West has two sides: one is the West and the other, we who are afflicted by the West. "We" meaning a corner of the East. In place of two "sides" let us say two poles or two ends, since we are dealing in fact with two ends of a graduated scale or rather two opposite ends of the world. In place of the "West," we can say almost all of Europe and Soviet Russia and all of North America. Or let us say all of the advanced or developed countries or industrialized countries or all of the countries which, with the aid of machines, are capable of converting raw materials into something more complex and marketing it in the form of manufactured goods. These raw materials are not just iron ore or oil or gut or cotton or tragacanth. They are also myths, principles of belief, music, and transcendental realities.

و به جای ما که جزوی از قطب دیگریم، بگذاریم آسیا و آفریقا- یا بگذاریم ممالک عقب مانده- یا ممالک در حال رشد- یا ممالک غیرصنعتی- یا مجموعه ممالکی که مصرف کننده آن مصنوعات غرب ساخته‌اند. مصنوعاتی که مواد خامشان- همان‌ها که بر شمردم- از همین سوی عالم رفته. یعنی از ممالک در حال رشد! نفت از سواحل خلیج- کنف و ادویه از هند- جاز از آفریقا- ابریشم و تریاک از چین- مردم‌شناسی از جزایر اقیانوسیه- جامعه‌شناسی از آفریقا. و این دو تای آخری از آمریکای جنوبی هم. از قبایل (آزتک) و (انکا) که یکسره قربانی ورود مسیحیت شدند. به هر صورت هر چیزی از جایی. و ما در این میانه‌ایم. با این دسته اخیر بیشتر نقاط اشتراک داریم تا حدود امتیاز و تفریق.

در حد این اوراق نیست که برای این دو قطب یا این دو نهایت تعریفی از نظر اقتصاد یا سیاست یا جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی یا تمدن بدهد. کاری است دقیق و در حد اهل نظر. اما خواهید دید که از زور پسی گاه به گاه از کلیاتی در همه این زمینه‌ها مدد خواهیم گرفت. تنها نکته‌ای که می‌توان همین جا آورد، اینکه به این طریق شرق و غرب در نظر من دیگر دو مفهوم جغرافیایی نیست. برای یک اروپایی یا آمریکایی غرب یعنی اروپا و آمریکا و شرق یعنی روسیه شوروی و چین و ممالک شرقی اروپا. اما برای من غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی. بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. برای من دولت آفریقای جنوبی هم تکه‌ای از غرب است. گرچه در منتهی‌الیه جنوبی آفریقا است. و اغلب ممالک آمریکای لاتین جزو شرقند. گرچه آن طرف کره ارضند. به هر صورت درست است که مشخصات دقیق یک زلزله را باید از زلزله‌سنج دانشگاه پرسید، اما پیش از این که زلزله‌سنج چیزی ضبط کند اسب دهقان اگرچه نانجیب هم باشد- گریخته است و سر به

In place of "we" who are a part of the other pole, let us say Asia and Africa or the backward or developing or the nonindustrialized countries or all of the countries which are the users of western manufactured products. The raw materials for these products — those which I enumerated — have been taken from this side of the world, i.e., from the developing countries! Oil from the shores of the Persian Gulf; jute and spices from India; jazz from Africa; silk and opium from China; anthropology from the islands of Oceania; sociology from Africa. The last two from South America as well — from the Aztecs and Incas who were the victims of the advent of Christianity. In any case, something from somewhere. We are caught in the middle of all this; however, we share more points of comparison with this last group than degrees of distinction and difference.

It is not in the scope of this essay to define these two poles, these two extremes, from the point of view of economics or politics or sociology or psychology or civilization. That is an exacting task, a task for the experts. But you will notice that occasionally, out of necessity, we will call upon a general knowledge of these different areas for help. The only thing that can be said here along these lines is that, in my view, "East" and "West" are not two geographical concepts. For an American or a European, "West" means Europe and America and "East" means Soviet Russia, China, and the eastern European countries. But for me, "West" and "East" have neither political nor geographical meaning. Instead they are two economic concepts. "West" means the well-fed countries and "East" means the hungry countries. For me the state of South Africa is a piece of the "West," even though it forms the southern tip of Africa. Most of the countries of Latin America are part of the "East," even though they are on the other side of the globe. In any event, although it is correct that the exact nature of an earthquake must be learned from a seismographer in a university, before anything can be recorded, a farmer's horse (even if he is not a thoroughbred) will have escaped the area and fled to

بیابان امن گذاشته. و صاحب این قلم می‌خواهد دست کم با شامه‌ای تیزتر از سگ چوپان و دیدی دوربین‌تر از کلاغی، چیزی را ببیند که دیگران به غمض عین از آن در گذشته‌اند. یا در عرضه کردنش سودی برای معاش و معاد خود ندیده‌اند.

پس ممالک دسته اول را با این مشخصات کلی و درهم تعریف کنم: - مزدگران - مرگ و میر اندک - زند و زای کم - خدمات اجتماعی مرتب - کفاف مواد غذایی (دست کم سه هزار کالری در روز) - درآمد سرانه بیش از سه هزار تومن در سال - آب و رنگی از دموکراسی - با میراثی از انقلاب فرانسه.

و ممالک دسته دوم را با این مشخصات: (به لف و نشر مرتب) - مزد ارزان - مرگ و میر فراوان - زند و زای فراوان تر - خدمات اجتماعی هیچ - یا به صورت ادایی - فقر غذایی (دست بالا هزار کالری در روز) - درآمدی کمتر از پانصد تومن در سال - بی‌خبر از دموکراسی با میراثی از صدر اول استعمار.

واضح است که ما از این دسته دومیم. از دسته ممالک گرسنه. و دسته اول همه ممالک سیزاند. به تعبیر «خوزه دوکاسترو» و «جغرافیای گرسنگی» اش. می‌بینید که میان این دو نهایت نه تنها فاصله‌ای است عظیم، بلکه به قول «تیبور منده» گودالی است پرنشدنی که روز به روز هم عمیق‌تر و گشادتر می‌گردد. به طریقی که ثروت و فقر - قدرت و ناتوانی - علم و جهل - آبادانی و ویرانی - تمدن و توحش در دنیا قطبی شده است. یک قطب در اختیار سیران و ثروتمندان و مقتدران و سازندگان و صادرکنندگان مصنوعات - و قطب دیگر از آن گرسنگان، فقرا و ناتوانان و مصرف‌کنندگان و واردکنندگان. ضربان تکامل در آنسوی عالم تصاعدی و نبض رکود در این سرعالم رو به فرو مردن. اختلافی نیست تنها ناشی از بُعد زمان و مکان - یا از نظر کمیت سنجیدنی - یک اختلاف کیفی است. دو

the safety of the fields. With more awareness than a sheep dog, and with vision more farsighted than a crow's, I would like to see something that others, because their eyes are closed or because they see no advantage or profit for themselves in presenting it, have overlooked and decided not to see.

Let us define, therefore, the countries of the first group with the following general characteristics (arranged in no particular order): high wages, low mortality rate, low birth rates, well organized social services, sufficient food (at least 3000 calories per day), an average annual income of more than 3000 *tomans*, all the trappings of democracy, and a liberal inheritance from the French revolution.

The countries of the second group have the following characteristics (presented in neat little rhetorical bundles): low wages, high mortality rates, an even higher birth rate, no social services or the pretense of social services, malnutrition (at most 1000 calories per day), an annual per capita income of less than 500 *tomans*, no inkling of democracy, and an inheritance going back to the very beginnings of colonialism.

It is obvious that we belong to this second group, to the group of hungry nations. The first group, to use the phrase of Josué de Castro in his book *The Geography of Hunger*, comprises all the well-fed nations. You see that between these two extremes not only is there a huge gap, but also, in the words of Tibor Mende, an unfillable chasm which grows deeper and wider day-by-day in such a way that wealth and poverty, power and impotence, knowledge and ignorance, prosperity and desolation, civilization and savagery have become global extremes. One pole belongs to the well-fed, the rich, the powerful, the producers and exporters of manufactured products; whereas the other pole is that of the hungry, the poor, the weak, and the consumers and importers. The pulse of progress beats on that side of the world of ascendance and the throb of decline on this side of a world petering out. The difference does not merely arise out of temporal or spatial dimensions, nor is it measurable in terms of quantity — it is a qualitative difference. The two poles are

قطب متباعد دوری‌گزین از هم. در آن سو عالمی که دیگر از تحرک خود به وحشت افتاده است و در این سو عالم ما که هنوز مجرای برای رهبری تحرک‌های پراکنده خود نیافته، که به هرز آب می‌روند. و هر یک از این دو عالم در جهتی پوینده.

به این طریق دیگر آن زمان گذشته است که دنیا را به دو «بلوک» تقسیم می‌کردیم. به دو بلوک شرق و غرب. یا کمونیست و غیرکمونیست. و گرچه هنوز ماده اول قانون اساسی اغلب حکومت‌های جهان همین خورنگ‌کن بزرگ قرن بیستم است. اما لاسی که آمریکا و روسیه شوروی (دو سردمداری معارض انگاشته شده آن دو بلوک) در قضیه کانال سوئز و کویا، با هم زدند، نشان داد که اربابان دو ده مجاور به راحتی با هم سر یک میز می‌نشینند. و در دنبالش قرارداد منع آزمایش‌های اتمی و دیگر قضایا. به این صورت دیگر زمان ما علاوه بر آنکه زمانه مقابله طقیات فقیر و غنی در داخل مرزها نیست یا زمانه انقلاب‌های ملی - زمانه مقابله «ایسم»ها و ایده‌نولوژی‌ها هم نیست. زیر جُل هر بلوایی یا کودتایی یا شورشی در زنگبار یا سوریه یا اروگوئه باید دید توطئه کدام کمپانی استثمارطلب و دولت پشتیبان او نهفته است. دیگر جنگ‌های محلی زمانه ما راهم نمی‌شود جنگ عقاید مختلف جا زد حتی به ظاهر. این روزها هر بچه مکتبی نه تنها زیر جُل جنگ دوم بین‌المللی، توسعه‌طلبی صنایع مکانیزه طرفین دعوا را می‌بیند، بلکه حتی در ماجرای کویا و کنگو و کانال سوئز یا الجزایر نیز به ترتیب دعوای شکر و الماس و نفت را می‌نگرد. یا در خونریزی‌های قبرس و زنگبار و عدن و ویتنام به دست آوردن سر پلی را برای حفاظت راههای تجارت که تعیین کننده دست اول سیاست دولت‌هاست.

زمانه ما دیگر آن زمانه نیست که در «غرب» مردم را از «کمونیسم» می‌ترساندند و در «شرق» از بورژوازی و

estranged from one another. They are inclined towards mutual remoteness. On that side is a world which is frightened of its own dynamism and on this side is our world which has not yet been able to find a way to channel its undirected and therefore wasted energies. Both of these worlds are in motion, each in a different direction.

Now, with this way of looking at things, the time when we could divide the world into two "blocks" has passed — into the two blocks "East" and "West," either communist or noncommunist. Although the first article of the constitution of most of the world's countries is still the same old dodge of the twentieth century, the way in which America and Russia (the two supposedly unchallenged head croupiers of the two blocks) gambled with each other over the Suez canal issue and Cuba shows that the headmen of two neighboring villages can still easily manage to come to terms. And of course in the wake of that, consider the nuclear test ban treaty and the other cases of cooperation. Our age, therefore, in addition to not being one of confrontation between the rich and poor classes within national boundaries, nor one of national revolutions, is also not an age of confrontations between "isms" and ideologies. Behind every disturbance or every coup d'etat or revolution in Zanzibar or Syria or Uruguay one must find the colonial company or state, secretly backing the conspiracy. The local wars of our age can no longer be defined as wars of differing ideologies, not even on the surface. These days every school-child knows that the Second World War was just a pretext for the spread and expansion of the mechanized industries of both sides; but also, even in the Cuban crisis, the Congo, the Suez Canal, or Algeria he sees the struggle for sugar, diamonds, and oil respectively. One can see in the bloodshed in Cyprus, Zanzibar, Aden, and Vietnam the struggle to gain a bridgehead to defend the avenues of trade, which are the primary factors in determining a state's policy.

Our age is no longer one in which people in the "West" can be made to fear "Communism" and people in the "East" made to fear the bourgeoisie and

لیبرالیسم. حالا دیگر حتی شاهان ممالک در ظاهر می‌توانند انقلابی باشند و حرفهای بودار بزنند و «خروشچا» می‌تواند از آمریکا گندم بخرد. اکنون همه آن ایسم‌ها و ایده‌نولوژی‌ها راههایی به عرش اعلائی «مکانیزم» و مانا شدند. جالب‌ترین واقعه در این زمینه انحرافی است که قطب‌نمای سیاسی چپ‌روها و چپ‌نماهای سراسر عالم سوی شرق دور پیدا کرده و درست نود درجه از سمت «مسکو» به سمت «پکن» پیچیده. چراکه دیگر روسی شوروی «رهبر انقلاب جهانی» نیست، بلکه بر سر میز صاحبان موشک اتمی از حریفان دست اول است. و میان «کرملین» مسکو و کاخ «سفید» واشنگتن رابطه تلگرافی مستقیم دایر است. به علامت اینکه دیگر حتی به وس انگلیس در این میان احتیاجی نیست. این را که خطر روسیه شوروی کم شده است حتی زمامداران مملکت ما نیز فهمیده‌اند. مرتعی که روسیه شوروی در آن می‌چرید الباقی سفره نکبتی جنگ اول بین‌الملل بود. حالا دوره استالین زدایی است و رادیو مسکو تأیید کننده رفتارندوم ششم بهمین از آب در آمده است! به هر صورت اکنون چین کمونیست جای روسیه شوروی را گرفته. و چرا؟ چون درست همچون روسیه سال ۱۹۳۰ همه گرسنگان جهان را به امید دسترسی به بهشت فردا به اتحاد می‌خواند. و اگر روسیه در آن سالها صد و اندی میلیون جمعیت داشت، چین اکنون هفتصد و پنجاه میلیون جمعیت دارد.

درست است که ما اکنون نیز به قول مارکس دو دنیا داریم در حال جدال. اما این دو دنیا حدودی بس وسیع‌تر از زمان او یافته و آن جدال مشخصات بس پیچیده‌تری از جدال کارگر و کارفرما. دنیای ما دنیای مقابله فقرا و ثروتمندان است، در عرصه پهناور جهان. روزگار ما روزگار دو دنیا است یکی در جهت ساختن و پرداختن و صادر کردن ماشین، و دیگری در جهت مصرف کردن و فرسوده کردن و وارد کردن آن. یکی سازنده و دیگری مصرف کننده. و صحنه این جدال؟ بازار سراسر دنیا. و سلاحهایش؟ علاوه بر تانک و توپ و بمب افکن و موشک انداز که

liberalism. Nowadays even kings can appear revolutionary on the surface and use suspicious i.e., "leftist" [?] language, and Khrushchev can buy wheat from America. Today all of the "isms" and ideologies have become paths leading to the exalted throne of "mechanism" and mechanization. In this respect the most interesting development is the deviation to the far east of the political compasses of leftists and quasi-leftists all over the world; i.e., the ninety degree turn away from Moscow towards Peking. Soviet Russia is no longer "the leader of world revolution," instead it is one of the leading competitors in the nuclear arms race. Direct telegraph communications have been set up between the Kremlin and the White House, a sign that even British mediation between the two powers is no longer necessary. Even the leaders of our country are aware that the danger of Soviet Russia has decreased. At one time, the Soviet Union was grazing on the meagre pastures of desolation left in the wake of World War I. Now it is the era of de-Stalinization, and Radio Moscow has actually come out in support of the Referendum of the Sixth of Bahman! In any case, Communist China has taken the place of the Soviet Union, because like Russia in 1930 it calls upon all the world's hungry peoples to unite in the hope of reaching the heaven of tomorrow. The Soviet Union in those years had a population of a little over one hundred million; whereas China now has 750 million people. Just as Marx pointed out about his age, we today have two worlds in a state of conflict. But these two worlds have attained dimensions much wider than those of his time, and the conflict has taken on more complexity than the conflict between worker and boss. Ours is a world of confrontation between rich and poor, extending over the entire globe. Our age is one of two worlds: one engaged in making, operating, and exporting machines; the other involved in consuming, wearing down, and importing them. The arena of that conflict is the world marketplace. Its weapons are in addition to tanks, artillery, bombers, and missile launchers, which themselves

خود ساخته‌های آن دنیای غرب است - «یونسکو» - «اف - آ - او» - «سازمان ملل» - «اکافه» و دیگر مؤسسات مثلاً بین‌المللی که ظاهراً همگانی و دنیایی است. اما در واقع امر، گول‌زنکهای غربی است که در لباسی تازه به استعمار آن دنیای دوم برود. به آمریکای جنوبی - به آسیا - به آفریقا. و اساس غرب‌زدگی همه ملل غیرغربی در اینجاست. بحث از نفی ماشین نیست. یا طرد آن. چنانکه طرفداران «اوتوپیا» در اوایل قرن نوزدهم میلادی گمان می‌کردند. هرگز. دنیاگیر شدن ماشین جبر تاریخ است. بحث در طرز برخورد‌هاست با ماشین و تکنولوژی.

بحث در این است که ما مللی در حال رشد - مردم ممالک دسته دوم که دیدیم - سازنده ماشین نیستیم. اما به جبر اقتصاد و سیاست و آن مقابله دنیایی فقر و ثروت - بایست مصرف‌کنندگان نجیب و سربراهسی باشیم برای ساخته‌های صنعت غرب. یا دست بالا تعمیرکنندگانی باشیم قانع و تسلیم و ارزان‌مزد، برای آنچه از غرب می‌آید. و تنها همین یکی مستلزم آن است که خود را به انگاره ماشین درآوریم. و حکومت‌ها مان را؛ و فرهنگ‌ها مان را؛ و زندگی‌های روزانه مان را. همه چیزمان به قد و قامت ماشین. و اگر آنکه ماشین را می‌سازد، به دنبال تحول تدریجی دوست سیصد ساله‌ای، کم‌کم با این خدای جدید و بهشت و دوزخش، خو کرده، «کویتی» که دیروز به ماشین دست یافته یا «کنکویی» یا من ایرانی، چه می‌گوئیم؟ به چه صورتی می‌خواهیم از این گودال تاریخی سیصد ساله بپریم؟ دیگران را رهاکنم. به خودمان بپردازم. حرف اصلی این دفتر در این است که ما نتوانسته‌ایم شخصیت «فرهنگی - تاریخی» خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبری‌اش حفظ کنیم. بلکه مضمحل شده‌ایم. حرف در این است که ما نتوانسته‌ایم موقعیت سنجیده و حساب‌شده‌ای در قبال این هیولای قرون جدید بگیریم. حرف در این است که ما تا وقتی ماهیت و اساس و فلسفه تمدن غرب را در نیافته‌ایم، و تنها به صورت و به ظاهر، ادای غرب را در می‌آوریم -

are the products of the western world, UNESCO, FAO, the United Nations, ECAFE, and other so-called international agencies, all appearing to be communal and global. But, as a matter of fact, they are the same little western dodges which, dressed in new clothes, are used in the colonization of South America, Asia, Africa. The basis of the "westitis" of all these nonwestern countries lies here. We are not talking about the abolition of machines or their rejection; i.e., what supporters of utopian societies in the beginning of the nineteenth century fancied. Never! The world is caught up in the machine of historical determinism. Our discussion, rather, is on the way we deal with machines and technology.

The point is that we of the developing nations — the people of the second group of countries I defined — are not makers of machines. But, forced by economics, politics, and that global confrontation between poverty and wealth, we must be polite and servile consumers of the products of western industry, or at best we must be satisfied, subservient, and low-paid repairmen for whatever comes from the west. It is this last which necessitates that we reshape ourselves, our government, our culture, and our everyday lives into some semblance of a machine. Everything of ours must meet machine specifications. And if the makers of machines, after a gradual process of change of some 200 years, have slowly become used to this new god, its heaven and its hell, what about the Kuwaitis who only yesterday found access to machines, or the Congolese or we Iranians? In what manner can we bridge this 300 year historical gap? Let us forget about the others and concentrate on ourselves. The basic point of this book is that we have not been able to preserve our "cultural-historical" personality in the face of the machine and its unavoidable onslaught. Rather we have been crushed by events. The point is that we have not been able to maintain a well-thought-out and considered position vis-à-vis this monster of the modern age. The fact is that until we have actually grasped the essence, basis, and philosophy of western civilization and no longer

با مصرف کردن ماشین هایش - درست همچون آن خریم که در پوست شیر رفت. و دیدیم که چه به روزگارش آمد. اگر آنکه ماشین را می سازد، اکنون خود فریادش بلند است و خفقان را حس می کند، ما حتی از اینکه در زئی خادم ماشین در آمده ایم، ناله که نمی کنیم. هیچ، پز هم می دهیم. به هر جهت ما دویست سال است که همچون کلاغی، ادای کبک را در می آوریم (اگر مسلم باشد که کلاغ کیست و کبک کدامست؟). و از این همه که بر شمردیم یک بدیهی به دست می آید. این که ما تا وقتی تنها مصرف کننده ایم - تا وقتی ماشین را نساخته ایم - غرب زده ایم. و خوشمزه اینجاست که تازه وقتی هم ماشین را ساختیم، ماشین زده خواهیم شد! درست همچون غرب که فریادش از خودسری «تکنولوژی» و ماشین به هواست.

superficially mimic the West in our consumption of western products, we shall be just like the ass who wore a lion skin. And we know what happened to him. While the machine-makers of today are themselves complaining and suffering, we do not complain, not even now that we are dressed up like the machine's servants — we even try to look good in our new uniforms! In any case, it is now some 200 years that we are crows acting like partridges. From all that we have outlined so far, one obvious fact emerges. As long as we are solely consumers, as long as we do not manufacture machines, we shall be afflicted with the West. And the ironic part is that as soon as we are able to make machines, we shall become machine-stricken! We will be like people of the West whose cries about self-willed technology and machines are heard everywhere.